



زیربسی مناسبات حکومت آل زیار و خلفای عباسی

علی اکبر کجیافا

کلید واژه‌ها

سلسله زیاری، دولت آل زیار، طبرستان، علویان، مرداویج، عباسیان، خلفای عباسی، المقتدر بالله.

چکیده

یکی از سلسله‌های نسبتاً کوچک ایران که در فاصله زمانی و مکانی اندک و میان دولت علویان طبرستان زمانی که سادات علوی، سامانیان خراسان، و بنیان حکومت را در بویه‌یان مرکز و جنوب و طبرستان نهادند، هدفی غرب ایران شکل گرفت، مهم‌تر از نشر اسلام در سلسله زیاری است. دولت آل زیار در اوایل قرن چهارم هجری به دست مرداویج پسر زیار گیلی از مردم دیلمان تأسیس شد، و این مصادف بود با دوره حکومت امیر نصر سامانی، و زمانی که میان سامانیان و علویان، بر سر تصرف طبرستان، درگیری و کشمکش برقرار بود.

۱- دکتری تاریخ ایران اسلامی، عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان.

اختلاف و درگیری میان رقبای علوی، موجب تقویت نیروی رؤسای دیلمی و گیلی شد، بدین ترتیب، زمینه و شرایط روی کارآمدن سرداران و امرای استقلال طلب که زمانی در خدمت علویان بودند، فراهم آمد؛ از جمله این سرداران، می‌توان از ماکان کاکلی، اسفار بن شیرویه و مرداویج نام برد. در این مقال، سعی می‌شود تا به پرسش‌های زیر پاسخ داده شود:

۱. روابط زیاریان با خلفای عباسی چگونه بوده است؟
۲. نقش آل بویه در مناسبات زیاریان با عباسیان تا چه حد مؤثر بوده است؟

زمینه‌های به قدرت رسیدن آل زیار

دولت آل زیار در اوایل قرن چهارم، به دست مرداویج، تأسیس شد. از این خاندان، هشت نفر به سلطنت رسیدند:

مرداویج ۳۱۵-۳۲۳؛

وشمگیر ۳۲۳-۳۵۶؛

بیستون پسر وشمگیر ۳۵۶-۳۶۶؛

قابوس پسر وشمگیر ۳۶۶-۴۰۳؛

منوچهر پسر قابوس ۴۰۳-۴۲۴؛

انوشیروان پسر منوچهر ۴۲۴-۴۴۱؛

کیکاووس نوه قابوس ۴۴۱-۴۶۲؛

گیلان شاه پسر کیکاووس ۴۶۲-۴۷۰.

زمانی که سادات علوی، بنیان حکومت را در طبرستان نهادند، هدفی مهم‌تر از نشر اسلام در میان مردم آن ناحیه نداشتند؛ لیک زمانی فرارسید که شیرینی حکومت دنیوی، تلخی عقوبت اخروی را از نظرها دور ساخت. در چنین اوضاعی، با پیدایی روح قدرت طلبی و رقابت میان علویان، تنها اندیشه آن‌ها از میدان به در کردن رقیب علوی خویش شد. مولانا اولیاء الله آملی در شرح این اوضاع می‌گوید:

«ایشان قانون آبا و اجدادی خود را از صلاح مسلمین ترك کرده بودند، و ملوک اصفه‌دان ایشان را نامعتقد شده، و کار سادات، ضعیف

۲- مهرآبادی، میترا، تاریخ سلسله زیاری، ص ۱۱.

گشت... چون سادات نه به وجه صلاح می رفتند، اعتقاد مردم در حق ایشان، فاسد شد.^۲

اختلافات و درگیری هایی که میان داعی صغیر و سایر رقبای علوی وی پیش آمد، موجب تقویت نیروی رؤسای دیلمی و گیلی شد؛ چنان که رفته رفته توانستند در ستیزی که میان علویان بر سر قدرت در گرفته بود، آنان را آلت دست خود کنند.^۳ بدین ترتیب، زمینه و شرایط برای روی کار آمدن سرداران و امرای استقلال طلب - که زمانی در خدمت علویان بودند - فراهم آمد، از جمله این سرداران می توان از ماکان کاکي، اسفار بن شیرویه و مرداویج نام برد.

پس از مرگ داعی صغیر، چندین جنگ میان ماکان و اسفار در گرفت، و سرانجام، اسفار، ری را از تصرف ماکان به در آورد، و ماکان به دیلم گریخت. مسعودی درباره اقدامات و اعمال اسفار می نویسد:

«... اسفار بن شیرویه بر ولایات طبرستان، ری، گرگان، قزوین، زنجان، ابهر، قم، همدان و کرج تسلط یافت، و به نام فرمانروای خراسان دعوت کرد، و کارش سامانی یافت، و سپاهش بزرگ شد، و تجهیزات بسیار فراهم آورد. آن گاه گردن فرازی و سرکشی کرد که وی به دین اسلام نبود، و از اطاعت فرمانروای خراسان برون شد، و با او مخالفت کرد، و می خواست تاج به سر نهد، و در ری، تخت طلای شاهی به پا کند...»^۴

اسفار در مدت تسلط خود، با مردم به ظلم و ستم رفتار می کرد، و همین امر، موجب نارضایتی و سرانجام شورش بر ضد اسفار را فراهم کرد.

مرداویج که میان سپاهیان، به شجاعت و جسارت زیاد، شهرت داشت، مورد توجه و علاقه سپاهیان بود، و هنگامی که آمادگی خود را برای قیام بر ضد اسفار به اطلاع سپاهیان رسانید، اکثر ایشان به وی روی موافق نشان دادند، حتی مطرف بن محمد، وزیر اسفار نیز

جانب مرداویج را گرفت، و بدین ترتیب، مرداویج بر ضد اسفار، قیام کرد. اسفار نتوانست در برابر مرداویج مقاومت کند، و به ری و از آن جا به بیهق و قومس گریخت. در این زمان مرداویج با ماکان بن کاکي که در طبرستان بود متحد شد، و ماکان، شکست سختی بر اسفار وارد آورد. اسفار، ناچار به سوی قلعه الموت

شتافت. به گفته مسعودی، مرداویج که در اطراف قزوین به کمین نشسته بود، وی را در آن حوالی دستگیر کرد، و سر از تن او جدا ساخت.^۵ با کشته شدن اسفار، کار مرداویج رونق گرفت، و بدین ترتیب، حکومت زیاریان به سال ۳۱۹ قمری آغاز شد.^۶

به رغم سازش کاری نیرنگ آمیزی که با خلیفه کرد، دشمنی عباسیان را هرگز از خاطر نبرد

بسط حاکمیت زیاریان توسط مرداویج

زیاریان که نوادگان زیار بن وردانشاه بودند، به طایفه پادشاهی گیلی که در ناحیه داخلی ایران به سر می بردند تعلق داشتند. زیاریان نیز مانند دیگر سلسله های ایرانی، نسب خود را به دودمان پادشاهان پیش از اسلام می رساندند، و مدعی بودند که نوادگان ارغش فرهادان، شاه گیلان در زمان کیخسرو هستند.^۷

مرعشی در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران در مورد سرسلسله زیاریان چنین می نویسد:

«... از نتیجه ارغش وهادان اند که به روزگار شاه کیخسرو، ایالت جیلانات بدو مفروض می بود، و اولاد ایشان، دایم الاوقات، در جیلان بودند... خانواده ای قدیم و مهمتر و سرافراز بودند»^۸.

هم چنین صاحب مجمل التواریخ و القصص می نویسد: «در جنگ کیخسرو با افراسیاب، کیخسرو، سپاه سوم را به آغش وهادان، ملک گیلان داد، و او را با گستهتم نوذر به حدود خوارزم فرستاد...»^۹ بر این اساس، آل زیار از بقایای خاندان های محلی

۶- ممان، ج ۲، ص ۷۴۷.

۷- ابن اثیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ، ج ۱۳، ص ۲۲۸.

۸- فرای، ریچرڈ، تاریخ کمبریج، ج ۴، ص ۱۸۴.

۹- مرعشی، سیدظہیرالدین، تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ص ۳۸۸.

۱۰- مجمل التواریخ، ص ۳۸۸.

۳- آملی، اولیاءالله، تاریخ رویان، ص ۱۱۵.

۴- فرای، ریچرڈ، تاریخ کمبریج، ج ۴، ص ۱۸۳.

۵- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۴۲.

حاکم در گیلان بوده‌اند که از جمله آن‌ها مرداویج به مرور در سپاه علویان و سامانیان موقعیتی به دست آورده بود. بسیاری از محققان نیز انتساب این خاندان را به دودمان‌های پادشاهی ایران باستان رد می‌کنند، و آن را ساخته و پرداخته دست تاریخ‌نگارانی می‌دانند که خواسته‌اند، به نوعی برای این خاندان - همانند سایر خاندان‌های حکومت‌گر ایرانی - مشروعیت کسب کنند

زمانی که مرداویج، قدرت را به دست گرفت، کوشید تا دست کم، مناطق مرکزی ایران را به زیر سلطه خویش درآورد. ابتدا طبرستان و گرگان را از دست ماکان به در آورد، و بر این منطقه مسلط شد. پس از آن با پنجاه هزار نفر سپاهی، راهی اصفهان شد، و این شهر را گشود. در این زمان خاندان ابودلف عجلی بر این شهر حکمرانی می‌کردند.^{۱۱} طولی نکشید که ماکان در طبرستان بر ضد مرداویج شورید، و مرداویج، ناچار به سرعت به سوی طبرستان تاخت، و اوضاع آن‌جا را آرام کرد، و ماکان در نهایت ضعف، به نیشابور گریخت.^{۱۲}

پس از سرکوبی آشوب طبرستان، مرداویج در صدد فتح همدان برآمد. سپاهی از گیل و دیلم به فرماندهی خواهرزاده‌اش بدان‌جا گسیل داشت. در این زمان خلافت عباسی از ترس از دست دادن غرب ایران که زیر نظر مستقیمش بود، سخت به وحشت افتاد، و لشکری را به یاری مردم همدان فرستاد. سپاه ارسالی مرداویج شکست خورد، و افزون بر فرمانده، چهار هزار نفر از سپاهیان کشته شدند، و این، نخستین شکست سنگین مرداویج بود.^{۱۳} خبر قتل خواهرزاده و نخستین شکست، آتش انتقام را در دل مرداویج، شعله‌ور ساخت. به شدت به سوی همدان تاخت، سپاه خلیفه به فرماندهی هارون بن غریب را که به مقابله آمد بود، منهدم کرد، و از همدان تا حلوان را عرصه کشتار کرد. مسعودی و ابن اثیر به تفصیل، کشتار مردم همدان به

دست سپاهیان مرداویج را شرح داده‌اند.^{۱۴} حمدالله مستوفی در این باره می‌نویسد:
«در همدان، قتل عام و نهب و غارت کردند؛ چنان‌که دو خروار بندابریشمی از شلووار مقتولین بیرون کردند»^{۱۵}.

پس از فتح جبل، سپاه مرداویج به سوی فتح خوزستان پیش راند. پس از فتح خوزستان، مرداویج، فرستاده‌ای نزد المقتدر خلیفه عباسی فرستاد، و از او خواست تا ناحیه مشرق که بر آن غلبه یافته بود، به مقاطعه، به او داده شود.^{۱۶} در واقع، مرداویج برای اجتناب از شورش در این نواحی که مجاور قلمرو خلافت بود، با خلیفه از در سازش درآمد، آن‌چه را از این نواحی، تعلق به قلمرو خلیفه داشت، از وی به مقاطعه پذیرفت، و با این حيله، خلیفه را وادار به شناسایی خویش کرد. در این راه، حتی از آرمان‌های ضد عباسی خویش نیز دست کشید، و خلعت خلیفه را که لباسی سیاه بود، پذیرفت.

این‌که در همین ایام، برادرش وشمگیر که به درخواست وی از گیلان به درگاه می‌آید، او را به خاطر پوشیدن لباس سیاه، در خور ملامت می‌یابد، نشان می‌دهد که دشمنی با عباسیان، برای او و مردم گیل و دیلم، يك شعار واضح و ریشه‌دار به شمار می‌رفت. مرداویج، به رغم سازش کاری نیرنگ آمیزی که با خلیفه کرد، دشمنی عباسیان را هرگز از خاطر نبرد.^{۱۷} این زمان، مصادف با اواخر دوران خلافت المقتدر (۲۹۵ - ۳۲۰ق) در بغداد بود. خلافت عباسی که از پیروزی‌های مرداویج سخت به وحشت افتاده بود، با وی کنار آمد. شرق اسلامی را به اقطاع به او دادند، و مقرر شد مرداویج، سالانه دویست هزار دینار به خلیفه بپردازد. این، بهای خراج غرب ایران بود که تا آن زمان، خلافت عباسی، حق مداخله در آن را به دولت‌های ایرانی نداده بود. طبق معمول، هدایا و پول، ارسال شد، و حکم خلیفه، همراه با خلعت امیری، نصیب

۱۱- ابن اثیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ، ج ۱۳، ص ۲۵۸؛ مسعودی،

علی بن حسین، مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۴۹.

۱۲- ابن مسکویه، ابوعلی، تجارب الامم، ج ۵، ص ۱۱۳.

۱۳- جعفریان، رسول، از طلوع طاهریان تا غروب

خوارزمشاهیان، ص ۱۱۳

۱۴- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ج ۲، صص ۷۴۷ -

۷۴۹؛ ابن اثیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ، ج ۱۳، ص ۲۵۶.

۱۵- مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۴۱۴.

۱۶- مهرآبادی، میترا، تاریخ سلسله زیاری، ص ۳۷.

۱۷- زرین کوب، عبدالحسین، روزگاران، صص ۱۳۲ - ۱۳۳.

مرداویج شد.^{۱۸}

را مطرح کرد... او نیز همانند یعقوب، برادری به نام وشمگیر داشت که کارش را ادامه داد، و درست به مانند آن، بعدها باز ماندگانش تنها به منطقه کوچکی اکتفا کردند.^{۲۲}

ذبیح الله صفا در مورد مرداویج می نویسد:
«... خون های پاك مردانی چون ابو مسلم و مقنع و بابک و مازیار و نظایر ایشان به امید رویاندن درخت برومند استقلال و احیای ملیت ایران، بر خاک این ایران دیرپای کهن سال ریخته شده بود...».^{۲۳}
ممتحن می نویسد:

«مرداویج در صدد بود که آهنگ بغداد کند، و کاری را که بر اثر مرگ یعقوب لیث، نیمه تمام مانده بود به پایان رساند... مرداویج، پیوسته در این آرزو بود که روزی خلافت بغداد را واژگون کند، و ایرانیان را از تسلط تازیان رهایی دهد».^{۲۴}

عبدالرفیع حقیقت، پا را فراتر نهاده است، و داعیه شیعی بودن آن ها را دارد: «از آن خاندان، همگی ایران دوست و وطن پرست و پیرو آیین تشیع و در صدد برانداختن حکومت و سلطه خلفای عباسی و احیای استقلال و مجد و عظمت دیرین ایران بودند...».^{۲۵}

هر چند در جای دیگری، گویی ادعای خود را فراموش کرده است، و می گوید: «مرداویج اگر چه برای پیشرفت کار خود مسلمان شده بود؛ ولی معلوم می شود مانند برادر خود وشمگیر و امیر پیشین خودش اسفار، پای بند کیش زردشت بود، و می خواست آیین پادشاهی ساسانی را زنده کند، به همین جهت با دربار خلافت عباسیان سخت مخالف بود، و از تازیان نفرت داشت».^{۲۶}

گروهی دیگر، وی را جاه طلب، بلند پرواز و قلمداد می کنند، به عقیده مهرآبادی: «... آن چه مرداویج به عنوان يك هدف به آن می اندیشید، با واقعیات زمانه، منطبق نبود، و همین عدم انطباق آرمان با واقعیت بود که او را در نظر واقع بین به صورت زردپایی، خوش

پس از این واقعه بود که مرداویج، برادرش وشمگیر را به نزد خود خواند، و فرمانداری ری را به وی سپرد. جریان فراخواندن وشمگیر توسط مرداویج و مباحثاتی که میان وی و فرستاده مرداویج «ابن الجعد» روی می دهد را ابن مسکویه در تجارب الامم^{۱۹} و ابن اثیر در الکامل^{۲۰} به طور مشروح بیان کرده اند.

پس از آن، مرداویج، يك لشکرکشی به سوی گرگان صورت می دهد که سرانجام به مصالحه با امیر سامانی منجر می شود، طولی نمی کشد که علی بویهی که کارش در کرج بالا گرفته است، با سپاهیان به اصفهان می تازد، و آن جا را متصرف می شود؛ لیکن به واسطه لشکرکشی مرداویج، به سوی ارجان می شتابد، و شیراز را مسخر می سازد. مرداویج، لشکری به سوی اهواز گسیل می دارد، تا راه را بر علی که اینک با خلیفه الرضای، پیمان اتحاد بسته است ببندد، و بر وی بتازد. عمادالدوله، ناگزیر به پذیرفتن فرمانروایی مرداویج می شود، و حتی برادر خود را به عنوان گروگان به نزد وی می فرستد. این حوادث تا سال ۳۲۲ق به طول می انجامد تا آن که مرداویج به سال ۳۲۳ق در اصفهان کشته می شود.^{۲۱}

داوری درباره مرداویج

داوری درباره مرداویج، کار بسیار دشواری به نظر می آید؛ چراکه مورخان، هر یک به نوعی به قضاوت درباره وی پرداخته اند. برخی وی را با مازیار، بابک و یعقوب مقایسه کرده اند، و هدف او را مبارزه با عرب و اسلام، و احیای شاهنشاهی سامانی دانسته اند، و از این جهت وی را ستایش کرده اند:

«مرداویج را از يك جهت باید با مازیار، و از جهت دیگر با یعقوب لیث مقایسه کرد، قدرتمندی که در سال های کوتاهی، موفقیت های فراوانی به دست آورد، و بعد از آن، داعیه ضدیت با اسلام و مبارزه با خلافت

۲۲- جعفریان، رسول، از طلوع طاهریان تا غروب خوارزمشاهیان، ص ۱۱۳
۲۳- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۳۰.
۲۴- ممتحن، حسین علی، نهضت شعوبیه، ص ۳۳۱.
۲۵- حقیقت، عبدالرفیع، تاریخ نهضت های ملی ایران، ص ۵۱۲.
۲۶- همان، ص ۱۲۱.

۱۸- جعفریان، رسول، از طلوع طاهریان تا غروب خوارزمشاهیان، صص ۱۱۲-۱۱۳.
۱۹- ج ۵، ص ۲۷۶.
۲۰- ج ۱۳، ص ۲۳۰.
۲۱- عماری، حسین، «آل زیار»، ص ۲۱.

خیال، جاه طلب و مالیخولیایی جلوه می دهد»^{۲۷}.
جعفریان اشاره به مخالفت وی با اسلام دارد و می گوید:

«در این تردید نیست که او با اسلام، میانه ای نداشته، و از طرف برخی از محققان به اسلام ستیزی متهم شده است. گرایش های ایران گرایانه او در زنده کردن آداب و رسوم ایرانی که به صورت غیر عادی افراطی بود، حکایت از علایق غیردینی او دارد»^{۲۸}.
زرین کوب هم به جنبه های خشونت طبع، لجاجت و استبداد فکری وی اشاره دارد:

مرداویج که میان سپاهیان، به «خشونت طبع شجاعت و جسارت زیاد، شهرت داشت، مورد توجه و علاقه سپاهیان بود، و هنگامی که آمادگی خود را برای قیام بر ضد اسفار به اطلاع سپاهیان رسانید، اکثر ایشان به وی روی موافق نشان دادند

می رسانید»^{۲۹}.

هم چنین انصاف پور درباره وی چنین به قضاوت می نشیند:

«مرداویج، ضمناً مردی خشن و تندخو و کم جنبه بود. به مردمی که در برابرش سر به فرمان نمی دادند، بی نهایت بی رحم بود...»^{۳۰}.
در تاریخ کمبریج هم چنین آمده است:

«مرداویج برای فتح بغداد و برانداختن خلافت عباسی، خیالات جاه طلبانه ای در سر می پروراند؛ اما پیش از آن که بتواند نقشه هایش را عملی کند، در سال ۳۲۳ ق به واسطه خشم و بدزبانی اش نسبت به افواج ترک و سپاه خویش

در اصفهان، به دست آن ها کشته شد»^{۳۱}.

به طوری که ملاحظه می شود، اکثر محققان که درباره آل زیار، تحقیقات انجام داده اند، علی رغم ستایش و یا نکوهش مرداویج، همگی در قصد وی در براندازی خلافت، پای بند بودن وی به اسلام و قصد وی در احیای شکوه سلطنت ساسانی، متفق القول اند. البته با استناد به منابع دست اول نیز می توان به این مقاصد به آسانی پی برد. مثلاً به گفته مؤلف الفخری، مرداویج در نظر داشت بغداد را متصرف شود، و دولت عباسیان را منقرض کند، و حکومت را به ایرانیان منتقل سازد^{۳۲}. یا ابن مسکویه که می نویسد:

«از میان ایران این دوره، کسی که در اقامه رسوم ایرانی مبالغت شدید می نمود، مرداویج زیار دیلمی بود»^{۳۳}.

همین طور زرین کوب به نقل از سیوطی آورده است که مرداویج می گفت: «شاهنشاهی ساسانی را برمی گردانم»^{۳۴}.

به نظر می آید برخی از مورخان و پژوهشگران در قضاوت و داوری درباره شخصیت و اعمال مرداویج، از جاده بی طرفی و واقع بینی منحرف شده اند، و در نتیجه، به ستایش اسطوره گونه از او، و یا مذمتی سرزنش گرایانه از وی پرداخته اند. با این همه، محققانی نظیر زرین کوب که حتی گذشته و نسب خانوادگی وی به پادشاهان پیش از اسلام را رد می کنند، به نظر می رسد با در نظر گرفتن واقعیات زمانه و مطالب مندرج در منابع، تصویری نسبتاً صحیح تر و منطقی تر از وی عرضه می دارند^{۳۵}. مطابق آنچه در منابع آمده است، مرداویج به سال ۳۲۳ ق پس از برگزاری جشن با شکوه سده، در اصفهان به دلیل خشونت رفتار و تندخویی نسبت به غلامان ترک خود، آنان را از خود بیمنان ساخت، و سرانجام در پی توطئه ای به قتل وی مبادرت ورزیدند. بدین ترتیب، مرداویج در عالم پندار، نقشه احیا و تجدید فرمانروایی ساسانیان را در

۲۷- مهرآبادی، میترا، تاریخ سلسله زیاری، صص ۶۷-۶۸.

۲۸- جعفریان، رسول، از طلوع ظاهریان تا غروب خوارزمشاهیان صص ۱۱۵

۲۹- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۳۸۱.

۳۰- انصاف پور، غلامرضا، ساخت دولت در ایران، ص ۵۵۸.

۳۱- فرای، ریچرد، تاریخ کمبریج، ص ۱۸۵.

۳۲- ابن طقطقی، محمد بن طباطبا، تاریخ فخری، ص ۲۰۸.

۳۳- ابن مسکویه، ابوعلی، تجارب الامم، ج ۱۱، ص ۳۱۰.

۳۴- زرین کوب، عبدالحسین، روزگاران، ص ۳۸۴.

۳۵- همان، ص ۳۸۸.

خاطر می‌پروراند. او برای خود تاج مرصعی بر صنعت تاج کسری سفارش داده بود. آن‌گاه که آهنگ بغداد و قصد براندازی خلیفه را در سر کرده بود، به عوامل خود در اهواز دستور داد تا ایوان مداین را تعمیر کنند، و طاق کسری را به همان صورت که در ایام کسری بود، از نو بسازند، تا او بار دیگر مداین را تخت‌گاه سازد، و دولت باستانی ایران را تجدید کند. آرزویی که مخالفت عمیقش با خلافت اعراب عباسی، آن را از سال‌ها پیش در خاطر وی آراسته بود، و تجربه‌ی وی و تجربه‌ی سلف دیلمش اسفار، نشان داد که تحقق آن آمال، با واقعیت‌های عصر، فاصله بسیار دارد.^{۳۶}

مرداویج و خلیفه عباسی

برخی از مورخان مانند مسعودی، به صراحت از قصد مرداویج برای براندازی حکومت سخن گفته‌اند، باید گفت که ممکن است چنین چیزی در اندیشه‌ی وی بوده باشد؛ اما به خوبی آگاه بوده است که چنین توانی را ندارد، و به همین دلیل با خلیفه کنار آمده است.^{۳۷} در واقع، زمان روی کار آمدن مرداویج، خلیفه‌المقتدر عباسی، پس از پیروزی‌های مرداویج، سخت به وحشت افتاد، و شوق اسلامی را به اقطاع به وی داد که تا پیش از این، خلافت عباسی، حق مداخله دولت‌های ایرانی را در آن نداده بود. حقیقت امر این بود که بغداد در وجود حاکمیت زبیریان، تهدید آشکاری برای خلافت می‌دید، چیزی که در ابتدای فتوحات مرداویج، گمانش نمی‌رفت و تصور می‌شد که همانند موارد دیگر، زبیریان فقط به تصرف نقاطی چند، آن هم به نام خلیفه اتکا می‌کنند؛ لیکن چیزی نگذشت که پس از نخستین فتح خوزستان، خلیفه در بغداد، فقط یک‌رودمیان خود زبیریان فاصله دید.

به رغم اطاعت ظاهری مرداویج از مقتدر، گویا از زمان قاهر، مرداویج را خیالات جاه‌طلبانه و بلندپروازانه‌ای در سر افتاد. قاهر و پس از او راضی، که خطر را دریافته بود، با تقویت نهانی آل بویه و

۳۶- ممان، ص ۱۳۳.

۳۷- جعفریان، رسول، از طلوع طاهریان تا غروب خوارزمشاهیان،

ص ۱۱۵.

ماکان، بنابر سنت دیرینه خلفا، آتش جنگ و تفرقه را تیز کرد، و ایشان را در برابر زیاریان ایستاند، و آن‌گاه خود را کنار کشید. با این اقدام بود که خلفا بدون این که خلافت را رسماً رویاروی زیاریان قرار دهند، با وارد کردن آل بویه، به صورت پنهانی، اسبابی را فراهم ساختند که سرزمین‌های در تصرف زیاریان از چنگ ایشان خارج شود، و به دست بویه‌یان افتد. خلفا از این اقدام، سه هدف عمده در سر داشتند:

۱. آل بویه به عنوان معارض اصلی زیاریان در نظر ایشان قلمداد شود نه خلفا که در برخی از مورخان و اصل، محرک آنان بودند.
 ۲. با پیش آمدن درگیری‌های قضاوت و داوری دربارۀ شخصیت و بغداد و مبارزه با خلافت، غافل آمال مرداویج، از جادۀ بی‌طرفی و شود
 ۳. نقاط عمده مملکت که تحت تصرف زیاریان بود، به دست آل بویه افتد، به این امید که بعداً آل بویه، آن را به دست خلفا دهند.^{۳۸}
- از آن سو، مرداویج همواره قصد براندازی خلافت عباسی را در سر داشت؛ لیکن به سبب احساس خطری که از جانب آل بویه و رقابت

آن‌ها در عرصه قدرت داشت، و هم‌چنین به لحاظ آن که زمان و شرایط را برای از میان بردن خلافت، مساعد نمی‌دید، و لوی به ظاهر، با دستگاه خلافت، مصالحه کرد، ولی یقیناً اندیشه فرصتی مناسب جهت براندازی خلافت را از سر به در نکرده بود. به همین لحاظ برای رسیدن به مقصود نهایی خود، به دروغ، با خلیفه از در دوستی درآمد، جامه سیاه را که شعار عباسیان بود، بر تن کرد، و با این قرار، خلیفه برای او لوا و منشور فرستاد. هر چند سرکردگان دیلم و گیل، این اظهار تمایل وی را با چشم توافق و رضا تلقی نمی‌کردند، حتی برادرش و شمشگیر، در هنگام استقرار در گیلان، وی را به خاطر آن که لباس سیاه پوشیده، و

۳۸- مهرآبادی، میترا، تاریخ سلسله زیاری، ص ۵۰.

به خدمت عباسیان درآمده بود، مستحق تحقیر دید^{۳۹}. در همین حال، بغداد هم که شعیف روحی وی را دریافته بود، کوشید تا قدرت او را هر قدر ممکن است محدود کند. در همین ایام، قاهر که پس از مقتدر به خلافت رسید، از مرداویج خواست تا دست از اصفهان بردارد، و به بلادری و جبال اکتفا کند^{۴۰}.

فقیهی معتقد است که اظهارات مرداویج درباره حمله به بغداد و برانداختن آل عباس، مربوط به اوایل کار او بوده است، و در سال‌های آخر، صلاح خود را در این می‌دیده است که با خلیفه کنار آید، به خصوص که حریفی قوی پنجه و کاردان همچون علی بن بویه در برابر او قرار داشت^{۴۱}. با این حال، مرداویج به رغم سازش کاری نیرنگ‌آمیزی که با خلیفه کرد، دشمنی عباسیان را هرگز از خاطر نبرد^{۴۲}، و فرجام کار او در عین حال نشان داد که به رغم اظهار اطاعت دروغین نسبت به خلیفه بغداد، هنوز سودای بازگشت به آیین مجوس و احیای آداب و رسوم زرتشتی از خاطرش محو نشده است^{۴۳}.

این که تعدادی از ترکان وی، در دنباله توطئه قتل او، به عمال خلیفه پیوستند، و بعضی مانند بجکیم و توزون، در اندک زمانی پس از قتل وی، در نزد خلیفه، به مناصب عالی رسیدند، احتمال دخالت ایادی خلیفه را در تحریک ترکان به خاطر می‌آورد^{۴۴}. هر چند که زرین کوب این امر را قطعی نمی‌داند، و رفتار و خوی مرداویج را در برابر ترکان، عاملی کافی، جهت به قتل رسانیدن وی می‌داند^{۴۵}.

به عقیده مهرآبادی، تفرقه افکنی میان حکومت‌های متقارن، از طریق ایجاد غیر مستقیم درگیری‌های بی‌پایان، و رودررو قراردادن ایرانیان با ایرانیان، و نیز با ترکان و اعراب، و دعوت بی‌پایان خلفا از چهره‌های تازه برای رودررو قراردادن ایشان

با حاکمیت‌ها، اساس دسایس خلفا درباره این حکومت‌ها از جمله زیاریان است.^{۴۶} همان گونه که شاید قدرت‌گیری و معارضات مرداویج با علویان طبرستان، به نوعی منافع و مصالح خلافت عباسی را تأمین می‌کرد، درگیری‌ها و مجادلات بی‌پایان زیاریان با آل بویه و سامانیان نیز در جهت اهداف و مقاصد خلفای عباسی بود. با اشارات بغداد، زیاریان در گرداب جنگ‌های بی‌پایان افتادند، و همین جنگ‌ها، دخالت‌ها و اعمال قدرت‌ها بود که از تحقق يك حاکمیت بالنسبه مستقل ایرانی، جلوگیری کرد، و ایران را دست‌خوش چنان تجزیه‌ای کرد که تا زمان صفویان، از يك حکومت منسجم

خود، برخوردار نشد^{۴۷}.

خلفا بدون این که خلافت را رسماً رویاروی زیاریان قرار دهند، با وارد کردن آل بویه، جانشینان مرداویج به صورت پنهانی، اسبابی را و شمگیر که فراهم ساختند که

بلافاصله پس از سرزمین‌های در تصرف مرداویج، از جانب زیاریان از چنگ ایشان سپاه گیل و دیلم، به خارج شود. امارت گزیده شد،

ضرورت کنار آمدن با خلیفه بغداد و سامانیان را که در ماوراءالنهر و خراسان، نماینده وی محسوب می‌شدند، با واقع‌بینی دریافت. در غیر این صورت، خود وی و تمام سپاهش به آسانی، در هجوم دو جانبه سپاه خلیفه و سپاه سامانی، بدون يك فرمانده جنگ دیده، در معرض نابودی بود، به علاوه، از همان روزی که مرداویج کشته شد، ترکان لشکرش از وی جدا شدند، و بیشتر به سپاه خلیفه پیوستند^{۴۸}.

در واقع، آل زیار با مرگ مرداویج، بقای خود را در پناه جستن به قدرت‌های برتر آن روزگار و استفاده از تضادهای میان آنان یافت؛ چنان‌که و شمگیر در برابر آل بویه به سامانیان پناه جست، و آرمان‌های برادرش پذیرفتن سیادت برادر، در گرگان، مقیم و از حمایت

۳۹- ابن اثیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۲۲۳.

۴۰- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۳۹۳.

۴۱- فقیهی، علی اصغر، آل بویه و اوضاع زمان ایشان، ص ۷۴.

۴۲- زرین کوب، عبدالحسین، روزگاران، ص ۱۳۳.

۴۳- همان، ص ۳۹۴.

۴۴- فقیهی، علی اصغر، آل بویه و اوضاع زمان ایشان، ص ۷۵.

۴۵- زرین کوب، عبدالحسین، روزگاران، ص ۳۹۴.

۴۶- مهرآبادی، میترا، تاریخ سلسله زیاری، ص ۴۱.

۴۷- همان، ص ۱۲.

۴۸- زرین کوب، عبدالحسین، روزگاران، ج ۲، ص ۱۵۸.

«روایای احیای دنیای باستان که نزد اسفار و مرداویج، انگیزه قدرت جویی بود، اندک اندک در نزد وارثان آنها جای خود را به واقع‌نگری داد؛ اما روحیه ایرانی، هرگز در این تحول رنگ نباخت، نه تشییع آل بویه آنها را با خلیفه در کشمکش دائم قرار داد، و نه تسنن آل زیار آنها را مدافع خلافت عباسی ساخت»^{۵۱}.

و شمگیر پس از مرگ مرداویج، تلاش بسیار کرد تا حاکمیت زبیریان را تداوم بخشد؛ لیکن از همان آغاز، گرفتار منازعات مداوم و فرساینده شد. وی معاصر چهار خلیفه عباسی یعنی راضی، متقی، مستکفی و مطیع بود، و این چهار تن، با وسیله قرار دادن سامانیان، بویه‌ها و دیگر مزدوران سیاسی، نظامی و مذهبی، ۳۴ سال و شمگیر را به جنگ کشاندند. بدین ترتیب، ابتدا اصفهان را از چنگش بیرون کشیدند، و آن‌گاه مدام، دلهره‌ری، طبرستان و گرگان را به جانش افکندند^{۵۲}. سرانجام و شمگیر در سال ۳۵۶ ق در حالی که مهتای تصرف ری از دست آل بویه می‌شد، از اسب فرو افتاد، و چشم از جهان فرو بست^{۵۳}. مؤلف مجمل التواریخ که در مورد رفتار خشن و دور از ادب و درایت و شمگیر پیش از به قدرت رسیدنش مطالبی روایت کرده است، در زمان به قدرت رسیدن او چنین می‌نویسد:

«بدان صفت شد که در تدبیر پدشاهی و رای صائب، ثانی نداشت»^{۵۴}.

در گزارش مرگ ناگهانی و شمگیر، ابن عمید، وزیر بویه‌ها، در آغاز نامه‌ای نوشت: «الحمد لله أغنی بالوحوش عن الجیوش»^{۵۵}.

پس از و شمگیر، میان دو پسر او بیستون و قابوس، کشمکشی روی داد که با حمایت بویه‌ها از بیستون، وی غالب آمد، و به سال ۳۶۰ ق خلیفه مطیع‌الله،

بیستون را لقب ظهیرالدوله بخشید^{۵۶}. از سوی دیگر، قابوس با سامانیان برخوردار بود. بیستون در سال ۳۶۶ ق پس از نزدیک ده سال حکومت بر طبرستان و گرگان در گذشت^{۵۷}. پس از درگذشت بیستون، برادرش قابوس به سلطنت رسید. وی بر خلاف برادر که روی به آل بویه داشت در پناه سامانیان

جبهه گرفت. از این زمان، جنگ‌هایی طولانی میان قابوس تحت حمایت سامانیان از یک سو، و عضدالدوله بویه‌ها از سوی دیگر در گرفت. قابوس در پی چندین جنگ، به سختی شکست خورد، گرگان را ترک کرد، و به سامانیان پناهنده شد. وی تا هیجده سال نتوانست به گرگان بازگردد، و در تمام این مدت، گرگان در تصرف آل بویه بود.^{۵۸} مهرآبادی معتقد است که بیست سال از دوران سلطنت قابوس، در گرداب دسایس بویه‌ها و سامانیان به دنبال همان سنت قدیم سامانیان و در واقع خلفا سپری شد که به ظاهر از زبیریان حمایت می‌کردند؛ لیکن عملاً به تبانی پنهانی با بویه‌ها می‌پرداختند، و با تضعیف ایشان، همواره مانع پیروزی قطعی زبیریان بر بویه‌ها می‌گشتند. قابوس سرانجام در سال ۳۸۸ ق پس از مرگ فخرالدوله دیلمی و تضعیف آل بویه، توانست بر طبرستان و گرگان دست یابد. حاکمیت زبیریان، زین پس با تابعیت از غزنویان و در رأس ایشان خلیفه، عجین شد.^{۵۹} تبعید طولانی هیجده ساله قابوس به خراسان، و بی‌وفایی فخرالدوله دیلمی نسبت به نجات دهنده خود یعنی قابوس، توقعات و خودسری‌های سران لشکر و اعیان و اشراف، وی را به فردی خشن و خونریز تبدیل کرد.

گرایش‌های سیاسی وی که متضمن دوستی و سازش با خلفا بود، در نزد طوایف گیل و دیلم که غالباً طالب دوستی خلفا نبودند، موجب مزید

گرایش‌های سیاسی وی که متضمن دوستی و سازش با خلفا بود، در نزد طوایف گیل و دیلم که غالباً طالب دوستی خلفا نبودند، موجب مزید

۴۹- تاریخ گرگان، ص ۵۸.

۵۰- زرین کوب، عبدالحسین، روزگاران، ج ۲، ص ۱۵۸.

۵۱- مهرآبادی، میترا، تاریخ سلسله زبیری، ص ۹۷.

۵۲- ابن اسفندیار، محمد بن حسن، تاریخ طبرستان، ج ۲، ص ۴.

۵۳- مجمل التواریخ، ص ۳۸۹.

۵۴- بزرگر، اردشیر، تاریخ طبرستان، ج ۲، ص ۲۲۹.

۵۵- همان، ج ۲، ص ۴.

۵۶- فرای، ریچرد، تاریخ کمبریج، ج ۴، ص ۱۸۶.

۵۷- انصاف‌پور، غلام‌رضا، ساخت دولت در ایران، ص ۵۹.

۵۸- فرای، ریچرد، تاریخ کمبریج، ج ۴، ص ۱۸۷.

نارضایتی‌ها از حکومت وی شد. قابوس به سال ۳۶۸ ق از خلیفه الطایع لقب شمس‌المعالی را دریافت کرده بود.^{۵۹} صفات عالی عدیده‌ای همچون مروّت، دیانت، علم‌دوستی، عالم‌پروری، ادب‌دوستی، و ادیب‌پروری، نتوانست تباری لشکریان قابوس را علیه او مانع آید، و سرانجام به قتل وی مبادرت ورزیدند.^{۶۰}

پس از قابوس، فرزندش منوچهر به سلطنت نشست، و در همین زمان از دارالخلافه بغداد، نامه‌ای به منوچهر رسید که در گذشت قابوس را به او تسلیت می‌گفت، و تولیت مناطقی را که پدرش بر آنها مسلط بود، به منوچهر واگذار می‌کرد. خلیفه القادر، او را لقب فلك‌المعالی داد.^{۶۱}

به روایت عتبی، پس از قتل قابوس و روی کار آمدن منوچهر، وی جهت استحکام بخشیدن به قدرت خود، چاره را در برقراری دوستی و ارتباط با دولت قدرتمند محمود غزنوی می‌بیند، و اطاعت و انقیاد خود را به او ابراز می‌دارد.^{۶۲} منوچهر با آن‌که صورت ظاهری از

روحیه ایرانی، هرگز در این تحوّل رنگ نباخت، نه تشییع آل بویه آن‌ها را با خلیفه در کشمکش دائم قرار داد، و نه تسنن آل زیار آن‌ها را مدافع خلافت عباسی ساخت.

وسيلة منوچهر، بسیار بیش از پدر و جدّش با عباسیان و مسوده، وابستگی یافت، و آن همه نفرت و هیاهوی گذشته، در نسل‌های بعد، وسیله‌ای برای نشاندار کردن و پراهمیت جلوه دادن تسلیم و سکونت بعدی تلقی شد.^{۶۳}

پس از منوچهر، پسرش انوشیروان - به شرط تعهد پرداخت خراج به محمود غزنوی - به سلطنت رسید؛

هرچند زمام امور، در عمل در دست ابوکالیجار، دایی وی بود. مسعود نیز شرط ادامه پرداخت خراج از سوی ابوکالیجار و فرمانروایی بر گرگان و طبرستان را ابقا کرد. پس از سرکشی ابوکالیجار نسبت به مسعود و دستگیری وی به دست انوشیروان، خود، زمام امور را به دست گرفت، و از آن پس، آل زیار، دست‌نشانده سلجوقیان شدند.^{۶۴} مهرآبادی معتقد است:

«عصر انوشیروان و اباکالیجار را باید آغازی بر پایان حاکمیت نسبتاً مستقل زیاریان دانست؛ اگرچه شاید حتی نتوان از همان آغازین روزهای تشکیل حکومت زیاری توسط مرداویج، حاکمیت زیاریان را کاملاً مستقل خواند...

پذیرفتن تابعیت سلجوقیان، پایانی بود بر آغاز اندیشه استقلال‌خواهی از نوع زیاری، و آغازی بود بر پایان حاکمیت اسمی زیاری، حتی از نوع مطیعانه‌اش، اگرچه پیش‌تر، زیاریان گاه به پذیرفتن تابعیت خلفا،

سامانیان، غزنویان و حتی بویه‌ها نیز تن داده بودند؛ لکن گویا این تابعیت از سوی زیاریان، چندان جدی نگاشته نشده بود؛ چراکه وقوع جنگ‌های مختلف و مکرّر با همان قدرت‌ها، عدم استحکام و تداوم آن تابعیت‌ها را نمود؛ لکن از عصر

انوشیروان، آن استحکام، رخ نمود.^{۶۵}

پس از مرگ انوشیروان، حکومت به اسکندر بن قابوس می‌رسد که در آن ایام از جانب غزنویان و در پناه آنان متصدی حکومت و امارت بود؛ هرچند در این زمان، دیگر چیزی برای آل زیار باقی نبود تا امارت را به ایشان واگذارند، و در واقع، تنها برخی از مورخان، به امارت وی و پسرش عنصرالمعالی کیکاووس و بعد،

۵۹- ابن اثیر، عزالدین، الكامل فی التاریخ، ج ۱۵، ص ۱۰۳.

۶۰- زرّین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۴۰۷. مهرآبادی، میترا، تاریخ سلسله زیاری، ص ۱۵۱.

۶۱- مرعشی، سیدظهورالدین، تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ص ۸.

۶۲- جرّاف‌ذقانی، ناصر بن ظفر، ترجمه تاریخ بیهقی، ص ۳۵۱.

۶۳- زرّین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۴۰۸.

۶۴- برزگر، اردشیر، تاریخ طبرستان، ج ۲، ص ۱۹۴.

۶۵- مهرآبادی، میترا، تاریخ سلسله زیاری، صص ۲۰۹-۲۱۰.

گیلان شاه اشاره دارند، و حکومت و فرمانروایی آن‌ها را ادامه حکومت سلسله زیاریان می‌دانند. اکثر مورخان، پایان حکومت انوشیروان به سال ۴۳۵ ق را پایان کار آل زیار می‌دانند؛ چراکه از آن زمان، به طور مستقیم، به زیر نفوذ سلاجقه درآمدند، و تحت سیادت سلجوقیان، به فرمانروایی خود بر ولایات گرگان و طبرستان ادامه دادند.^{۶۶} دلیلی که گمانه پژوهشگران دسته اول را نیرو می‌بخشد که پس از انوشیروان، افراد فوق‌الذکر نیز فرمانروای این خاندان بوده‌اند، این است که در کتاب‌های تاریخ، مانند *الکامل، تاریخ بیهقی* و تاریخ گردیزی از این اشخاص، به صورت جسته و گریخته، یاد شده است.

دیگر این که کیکاووس بن اسکندر در کتاب *قابوس‌نامه* از پدر خود به لفظ «امیر» یاد کرده، و فرزند خود را گیلان‌شاه نامیده، و سخن از پادشاهی او در آینده به میان آورده است؛ لیکن از بررسی این مآخذ، دلایلی روشن به وجود یک پادشاه مستقل به دست پذیرفتن تابعیت نمی‌آید. می‌توان گفت که سلجوقیان، پایانی بود بر پس از انوشیروان، آغاز اندیشه شاه‌زادگانی از آل زیار به جای مانده‌اند که احتمالاً بر مناطق محدودی از گرگان یا طبرستان فرمانروایی کرده‌اند.^{۶۷}

پذیرفتن تابعیت سلجوقیان، پایانی بود بر آغاز اندیشه استقلال‌خواهی از نوع زیاری، و آغازی بود بر پایان حاکمیت اسمی زیاری.

نتیجه

از سقوط ساسانیان و گشوده شدن ایران به دست مسلمانان تا پایه‌گذاری آل زیار، نزدیک به سی صد سال می‌گذشت. در این مدت، وضع اجتماعی و فرهنگی ایران، دچار دگرگونی‌هایی شده بود. مردم شهرها و روستاها تحت تأثیر فرهنگ اسلامی، بسیاری از آیین‌ها و سنت‌های پیشین خود را تغییر داده، و به آیین نو درآمده بودند؛ ولی بی‌دادگری امویان و عباسیان و کارگزاران ایشان، مایه آن شد که در طول این سه سده، جنبش‌ها و کوشش‌هایی در جهت بیرون آمدن از زیر

سلطه خودکامانه خلفای کاخ‌نشین شام و بغداد شکل گیرد

پادشاهان آل زیار کوشیدند، حکومت محلی متمرکز نیرومندی پدید آورند، و خود را تا حد امکان، از اطاعت خلفای عباسی بیرون بکشند، آنان برای رسیدن به این هدف، چنین فرا می‌نمودند که برای ملت ایران، ارزش

داوری درباره مرداوینج، کار بسیار دشواری به نظر می‌آید؛ چراکه مورخان، هریک به نوعی به قضاوت درباره وی پرداخته‌اند.

ویژه‌ای قائل‌اند، و نسبت به ملیت ایرانی، تعصب خاص دارند، و آن را از دل و جان می‌ستایند. یکی از نموده‌های گرایش آنان به ملیت ایرانی، برگزیدن نام‌های سره پارسی بود. از دیدگاه دیگر، می‌توان گفت آنان دلبستگی‌هایی به ملت، فرهنگ و آیین‌های باستانی ایران داشتند، و می‌خواستند ایران باستان را با تمام ویژگی‌هایش زنده کنند. تلاش ناموفق مرداوینج در از میان بردن خلافت عباسی و احیای آیین‌ها و سنن ایران باستان، در جهت همین اهداف بود؛ لیکن سایر فرمانروایان زیاری، حتی اگر هم چنین اهدافی در دل داشتند، نمی‌خواستند و نمی‌توانستند به شیوه و سیاق مرداوینج در این زمینه عمل کنند، پس اهداف خویش را به شیوه و سبک متعادل‌تر و معقولانه‌تری دنبال کردند؛ چنان‌که برخی از پادشاهان آل زیار، به گسترش فرهنگ و علوم و ادبیات کمک کردند، و نه تنها مشوق شاعران و دانشمندان ایرانی بودند؛ بلکه از میان آنان، کسانی مثل قابوس بن وشمگیر و کیکاووس بن اسکندر، خود آثاری در دانش و ادب و خوشنویسی پدید آوردند. چنان‌که اشعار و رسائل به جای مانده از قابوس و اثر نامی کیکاووس با نام *قابوس‌نامه* تا به امروز مورد توجه نویسندگان و پژوهشگران بوده است. *قابوس‌نامه* مشتمل بر چهل و چهار باب در اندرز و داستان‌های عبرت‌انگیز و بیان آداب و آیین بسیاری از هنرها و پیشه‌ها، نه تنها نام نویسنده، بلکه نام آل زیار را در شمار چهره‌های ادب‌دوست و ادب‌پرور در آورده است.

۶۶- فرای، ریچرد، *تاریخ کمبریج*، ج ۴، ص ۱۸۸.

۶۷- عماری، حسین، «آل زیار»، ص ۲۲.

فهرست منابع و مآخذ

۱. آملی، اولیاء الله، *تاریخ رویان*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸ ش.
۲. ابن اثیر، عزالدین، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه عباس خلیلی، تصحیح مهیار خلیلی، تهران: علمی، [بی تا]، ج ۱۳.
۳. ابن اسفندیار، محمد بن حسن، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، تهران: انتشارات خاور، [بی تا]، ج ۲.
۴. ابن طقطقی، محمد بن طباطبای، *تاریخ فخری*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ ش.
۵. ابن مسکویه، ابوعلی، *تجارب الامم و تعاقب الهمم*.
۶. استخری، المسالك و الممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۰ ش.
۷. انصاف پور، غلامرضا، *ساخت دولت در ایران*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶ ش.
۸. برزگر، اردشیر، *تاریخ طبرستان*، تهران: سازمان جوانان زردشتی بمبئی، ۱۳۳۴ ش، ج ۲.
۹. جرفاذقانی، ناصح بن ظفر، *ترجمه تاریخ یمینی*، به اهتمام جعفر شعار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷ ش.
۱۰. جعفریان، رسول، *از طلوع طاهریان تا غروب خوارزمشاهیان*، قم: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۸ ش.
۱۱. حقیقت، عبدالزبیع، *تاریخ نهضت های ملی ایران*، تهران: آفتاب حقیقت، ۱۳۶۳ ش، ج ۲.
۱۲. خضری، احمد رضا، *تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه*، تهران: سمت، ۱۳۷۸ ش.
۱۳. زرین کوب، عبدالحسین، *روزگار، تهران: سخن*، ۱۳۵۷ ش، ج ۲.
۱۴. همو، *تاریخ مردم ایران*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۰ ش، ج ۲.
۱۵. صفای، ذبیح الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: فردوس، ۱۳۶۳ ش، ج ۱.
۱۶. عساری، حسین، «آل زیار»، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۲، تهران، ۱۳۶۸ ش.
۱۷. فرای، ریچرد، *تاریخ کمبریج*، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱ ش، ج ۴.
۱۸. فقیهی، علی اصغر، *آل بویه و اوضاع زمان ایشان*، گیلان: نشر صبا، ۱۳۵۷ ش.
۱۹. مجهول المؤلف، *مجلس التواریخ و التخصیص*، تصحیح ملوک الشعراى بهار، به همت محمد رمضانى، تهران: کلاله خاور، ۱۳۱۸ ش.
۲۰. مرعشى، سیدظهيرالدين، *تاریخ طبرستان*، رویان و سازندگان، به اهتمام محمدحسین تسبیحی، تهران: شرق، ۱۳۴۵ ش.
۲۱. مستوفی، حمدالله، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش.
۲۲. مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵ ش، ج ۲.
۲۳. منتحن، حسین علی، *نهضت شعوبه*، تهران: کتاب های جیبی، ۱۳۷۰ ش.
۲۴. مهرآبادی، میترا، *تاریخ سلسله زیاری*، تهران: دنیای سخن، ۱۳۷۴ ش.

